

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَتَايِكَ وَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزَيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَيْنِ وَ
عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْخُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَفُوزَ
فَوْزًا عَظِيمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ طَائِلِمِ طَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ
الْعَصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْخُسَيْنَ وَ شَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ جَمِيعًا.

بحث در فرمایش شیخ اعظم قدس سره بود که حاصل جواب ایشان با توضیح منتفی این
شد که اگر قاعده وجوب دفع ضرر محتمل یک قاعده مسلمی باشد، پذیرفته شده باشد و
ما آن را انکار نکنیم قهراً این عقابی که بر عدم امتثال این وجوب مترتب می‌شود غیر از
آن عقابی است که بر واقع محتمل ممکن است باشد. این یک وجوب جداگانه‌ای است،
خودش اطاعت دارد، عصیان دارد و اگر اطاعت نشود عقاب دارد و بنابراین، این قاعده
نمی‌تواند بیان برای آن حکم واقعی یا عقاب بر آن حکم واقعی باشد بلکه خودش یک
وجوب مستقل نفسی خواهد بود. حالا چرا این عقاب نمی‌تواند آن عقاب واقع باشد و
خودش عقاب جدا دارد؟ می‌فرمایند برای خاطر این که وجوب دفع عقاب محتمل، روی
این وجوب دفع یک حکمی است می‌خواهد بیاید روی عقاب محتمل، خودش که نمی‌تواند
آن عقاب را درست بکند، حکم که موضوع خودش را درست نمی‌کند که، پس باید در رتبه
سابق یک عقاب محتملی صرف نظر از این وجوب دفع وجود داشته باشد حالا این قاعده
بیاید بگوید يجب دفعه، دیگه این يجب دفعه خودش نمی‌تواند عقاب‌ساز باشد، مبرر عقاب
باشد چون این عقاب در ناحیه موضوع هست و چیزی که در ناحیه موضوع هست تقدم
دارد بر حکم، بنابراین در قبل از و مع غض عن هذا الحكم باید آن عقاب محتمل باشد،
مبرر داشته باشد، مجوز داشته باشد، امکان داشته باشد، صحیح باشد، قابل تحقق باشد تا
بعد حالا این بیاید بگوید يجب دفعه. بنابراین، این قاعده وجوب دفع ضرر محتمل نمی‌تواند
بیان باشد و مصحح باشد برای آن عقاب محتملی که بر واقع... آن باید از یک راه دیگری.
آن وقت کجاها است که از یک راه دیگری غیر از این قاعده آن عقاب مبرر دارد؟ مواردی
که علم اجمالی باشد، مواردی که شبهات حکمیه قبل الفحص باشد، بله آن جاها مبرر دارد
لولا این قاعده. مع غض از وجوب دفع یک عامل دیگری که آن علم اجمالی ما هست، یک
عامل دیگری که آن وظیفه فحص قبل از... در شبهات حکمیه هست. آن عامل دیگر باعث
می‌شود که عقاب صحیح باشد، درست باشد، آن وقت حالا عقل می‌آید می‌گوید چی؟
می‌گوید يجب دفع آن عقابی که مبرری غیر از من دارد. اما در جایی که چنین مبررهای
دیگری نباشد مثل شبهات حکمیه بعد الفحص مبرر دیگری فرض این است که وجود ندارد،

مبصری اگر بخواهد برای آن باشد کیست؟ همین وجوب دفع ضرر محتمل است، وجوب دفع عقاب محتمل است، این هم که نمی‌تواند مبصر باشد چون رتبه‌اش بعد است، باید مع غرض این آن عقاب باشد تا این به عنوان حکم بیاید بر آن مترتب بشود و بگوید اذفعه، آن را دفع بکن. پس بنابراین این وجوب قهراً یک وجوبی نیست که بتواند بیان بر آن جا باشد. اگر باشد یک وجوب نفسی است خودش، حتی وجوب طریقی به آن عقاب نمی‌تواند باشد، حتی وجوب ارشادی به آن عقاب نمی‌تواند باشد.

اما طریقی چرا نمی‌تواند باشد نسبت به آن عقاب؟ برای خاطر این که وجوب طریقی هدف از جعل آن، عبارت است از تنجیز آن واقع، آن عقابی که در واقع هست، هدف آن است، این جا فرض این است که قبل از این وجوب، مع غرض از این وجوب، آن عقاب منجز بوده، مصحح داشته، مبصر داشته فلذا بعد از آن هم دارد می‌گوید اذفعه، بنابراین نمی‌تواند این اذفعه طریق باشد و به داعی تنجیز آن گفته شده باشد، طریقی‌اً الی تنجیز او گفته شده باشد چون اگر قبل از این گفتند آن منجز نیست جایی برای این اذفع نیست و اگر منجز است پس این دیگر التمنجز لایتنجز ثانیاً که. پس این وجوب نمی‌تواند وجوب طریقی هم باشد. وجوب ارشادی هم نمی‌تواند باشد که بخواهد مخاطب خودش را ارشاد کند، ذهن‌ها را ارشاد کند به آن مرشدُ الیه که عبارت است از وجود یک عقاب این چنینی در این جا. چرا ارشادی نمی‌تواند باشد؟ چون ارشاد برای جایی است که شخص غافل است، توجه به آن مرشدُ الیه ندارد، حالا به او توجه می‌دهد می‌گوید آقا مثلاً کسی می‌خواهد از یک جایی رد بشود نمی‌داند چاله هست، نمی‌داند چاه است، نمی‌داند خطر است، می‌گوید که از این جا نرو خطر دارد، این می‌خواهد ارشادش کند به وجود خطر و این که اگر بروی در یک مخمصه‌ای می‌افتی. این جا کسی که توجه به قاعده دفع ضرر محتمل پیدا می‌کند، کسی که توجه به این قاعده دفع عقاب محتمل پیدا می‌کند و خودش را مورد خطاب او می‌بیند پس قهراً به موضوع علم دارد و الا خودش را مخاطب او نمی‌دید. وقتی علم به آن دارد که عقاب منجز این جا محتمل است وجود داشته باشد پس دیگر این می‌خواهد ارشاد به چه بکند، پس زمینه برای این که وجوب هم وجوب ارشادی باشد نیست. مثل این که بگویند ایها الناس لفلان امر افعل کذا. اگر توجه به این دارد... اگر ناسی است که توجه ندارد، اگر ناسی نیست که به چه دردش می‌خورد.

س: موارد ارشاد، همه موارد ارشاد همین...

ج: این جور نیست.

س: طرف می‌داند...

ج: نه نمی‌داند، او نمی‌داند. دکتر رفتید مثلاً انسان سرما خورده، نمی‌داند که فلان قرص برای او خوب است، ارشاد می‌کند، او امر مولوی که نمی‌کند.

س: ...

ج: تأکید است. نه این که ارشاد باشد و الا توجه داریم خودمان.

یا یک کسی ممکن است غافل باشد. غافل باشد از این که خدای متعال اطاعت دارد و این‌ها، چون زندگی عادی دارد و این‌ها حواسش نیست، ارشادش می‌کند یعنی یک تلنگری به او می‌زند که عقلش توجه کند به او.

پس بنابراین این جا اگر وجوبی باشد لایمکن آن یکن طریقاً، لایمکن آن یکن ارشاداً
فلابد آن یکن نفسیاً و عقاب بر خودش باشد. پس این مصحح عقاب بر آن واقع نخواهد
بود. حالا که مصحح عقاب بر واقع نبود کیف یکن بیاناً للواقع تا این که بگوید در اثر این
قاعده دفع ضرر محتمل موضوع قاعده قبح عقاب بلایان از بین می‌رود. این ربطی به آن
ندارد. مثلاً وجوب صوم می‌تواند عقاب بر وجوب صلات را از بین ببرد؟ آن ربطی به هم
ندارد، آن یک تکلیف دیگری است این هم یک تکلیف دیگری است، این جا هم همین جور
است. این فرمایش شیخ اعظم قدس سره این جور اگر تبیین کنیم کما این که منتقی این
طور تبیین فرموده کلام شیخ را که مقصود شیخ این است اگرچه عبارت ایشان دیگه این
امور را، این توضیحاتی که ما دادیم به وضوحش و به ذهن مخاطب احاله فرموده.

س: ...

ج: حالا بله. این جا اشکالی که به شیخ اعظم وجود دارد...

س: ...

ج: ظاهری دیگه مبرر ندارد، فقط برای این که برای طرف شک است، به خاطر یک
تناسبی که مال... احکام ظاهریه چون برای طرف شک هستند این هم برای جایی است
که احتمالش را دارد می‌دهد کأن از این باب فرموده یک وجوب ظاهری هست.

خب این فرمایش این است که درسته، شما به خاطر این که... می‌فرمایید طریقی
نمی‌تواند باشد سلمنا، می‌فرمایید ارشادی نمی‌تواند باشد سلمنا، اما ابطال این دو راه امر
را معین نمی‌کند که بگوید نفسی است، چون نفسی هم اشکال دارد. و آن چیست؟ آن
وجوب... اشکال وجوب نفسی بر چیست؟ برای این است که اگر واقعاً در موارد احتمال
تکلیف و احتمال عقاب یک وجوب دیگری باشد و خودش عقاب دیگری داشته باشد
لازمه‌اش این است که در مواردی که احتمال تکلیف داده می‌شود و این احتمال واقعیت
داشته باشد و کسی امتثال نکرده باشد، احتیاط نکرده باشد باید دو عقاب بشود، یک؛ آن
عقاب واقع که منجز بوده، دو؛ عقاب بر این که چرا دفع نکردی، وجوب دفع هم داشتی و
حال این که بالضروره واضح است کسی که دیگه حالا دیگه امر موارد احتمال تکلیف که از
موارد قطع به تکلیف که بالاتر نیست، مواردی که انسان قطع به تکلیف دارد و انجام نده
یک عقاب می‌شود، این جا که احتمالش را می‌داده و در واقع اتفاقاً بوده، این جا باید
بگوید دو تا عقاب می‌شود، یکی عقاب این که چرا ادفع ذلک العقاب را امتثال نکردی و
خودش عقاب دارد، دو؛ آن عقاب هم فرض این است که منجز بوده چون بیان داشته،
مصحح داشته، مبرر داشته، پس بر آن هم باید عقاب بشود، استحقاق عقاب داشته باشیم
و این ارتکاز و وجدان عقلایی هر انسانی و هر ذی عقلی این جور نیست که بگویند موارد
احتمال تکلیف امرش اصعب است و مشکل‌تر است از موارد قطع به تکلیف، بنابراین این
روشن می‌کند که این هم درست نیست.

این اشکال بر شیخ اعظم شده یعنی خود منتقی هم این اشکال را کرد، این اشکال هم
معروف است یعنی وجوب نفسی چنین اشکالی دارد اگر ما بخواهیم بگویم، اعظم
متعددی این مطلب را فرمودند. اما جوابی که این جا می‌شود دفاع از شیخ اعظم کرد این
است که شیخ می‌فرماید اگر شما مفروض گرفتی و تسلیم کردی که چنین قاعده‌ای وجود
دارد بعد از تسلّم، من نمی‌خواهم بگویم واقعاً این درست است و وجوب نفسی است.
می‌خواهد بفرماید که اگر شما تسلّم کردی؛ آن دو تا که اشکال واضح عقلی دارد، آن که

بخواهد طریقی باشد المنتجز لایتنجز ثانیاً. بخواهد ارشادی باشد که لغو است، پس بنابراین اگر کسی بخواهد وجوبی بگوید بهترین راه برای این که بتوانیم کلامش را توجیه کنیم و محفلی برای حرفش درست بکنیم این است که آن آقا بگوید در این موارد یک مصلحت نفسی وجود دارد، یک وجوب نفسی وجود دارد برای این که مثلاً فرض کن می‌توانیم حالا یک مصلحتی هم برای آن ذکر بکنیم. و آن این است که جرأت در نفوس پیدا نشود برای این که در موارد قطع‌شان می‌گوید موارد احتمال باید خیلی حواست را جمع بکنی دو تا عقاب می‌شود برای خاطر این که در آن موارد بیشتر اهتمام بورزد در موارد قطع. تنها راهی که می‌شود گفت علی فرض این که کسی بگوید وجوب دفع ضرر محتمل وجود دارد این است، پس بنابراین شیخ رضوان الله علیه می‌خواهد علی تقدیر تسلّم اصل وجوبی در این جا کما این که فرموده علی فرض وجود، می‌خواهد بگوید بهترین توجیه و این‌ها این است که این جور بگوییم و این امری نیست که دو تا عقاب داشتن خلاف عقل نیست. وجدان می‌گوید نیست اما نه این که یک چیزی باشد که محال باشد، مستحیل باشد. چه اشکالی دارد حالا.

س: ...

ج: چرا. غفلت فرمودید از مقدمات مطلب. آن واقع چون وجوب دفع عقاب محتمل، اگر آن عقاب منجز نباشد در صورت وقوعش چه وجوب دفعی دارد. گفتیم قبل از این که، مع الغض از این وجوب دفع باید آن عقاب میرر داشته باشد، مصحح داشته باشد. این را که شیخ فرمود دیگه، فرمود باید قبل از این وجوب دفع چون این حکم است، در ناحیه موضوع باید چه باشد؟ باید آن عقاب خودش میرر، مصحح، مجوز داشته باشد. پس بنابراین حالا که خودش میرر و مجوز و مصحح دارد پس اگر مطابق واقع درآمد، یعنی احتمال احتمالی بود که محتملش بود پس بنابراین مصحح و مجوز دارد. پس استحقاق عقاب نسبت به آن پیدا می‌شود به خاطر مصحح و مجوز خودش. از آن طرف این قاعده هم که یک وجوب نفسی خودش داشت، یک عقاب بر خودش بود، پس بنابراین باید دو تا عقاب بشود.

خب این فرمایش شیخ اعظم و توجیه خوبی که منتقی فرموده بود و مطلب راجع به آن.

س: ...

ج: مثلاً.

س: ...

ج: بله، چون می‌گوید مثل همین که گفتند که ورع یا احتیاط گفتند حمای واجبات و محرمات الهی است. یعنی می‌خواهد بگوید ببین این جاها را دو تا عقاب قرار دادم خیلی حواست جمع باشد که یک وقت به آن‌ها گرفتار نشوی. چون این جاها ممکن است، حتماً که این جور نیست که در موارد احتمالات دو تا عقاب بشود اگر یک جا مطابق با واقع درآمد.

س: ...

ج: حالا شما یک چیز دیگه بگو، می‌خواهیم بگوییم برهان نداریم، حرف‌مان این است که برهان نداریم بر بطلان این، فقط این است که بعید است، نفس نمی‌پذیرد. اما برهانی که

برخلافش نیست، استبعاد است.

این دو راه که تا حالا گفته شد. پس راه اول ورود، حکومت یا تخصص بود. راه دوم فرمایش شیخ اعظم بود.

راه سوم؛ راه سومی که گفتند برای این که نمی‌تواند قاعده وجوب دفع ضرر محتمل به معنای عقاب محتمل بیان باشد این است که این بیانینت دوری است پس مستحیل است که قاعده دفع ضرر محتمل بیان باشد. به چه بیان؛ به این بیان که قاعده دفع ضرر محتمل توقف دارد جریان آن بر چی؟ وجوب دفع ضرر محتمل، این وجوب بخواهد فعلیت پیدا کند، واقعیت پیدا کند، توقف دارد بر موضوع خودش. موضوعش چیست؟ ضرر محتمل، عقاب محتمل. عقاب محتمل این جا بخواهد وجود داشته باشد توقف دارد بر این که عقل نگوید عقاب بلا بیان قبیح است، این را نگوید تا این که یک عقابی این جا احتمال داده بشود، حالا آن حکم بیاید بگوید اذفعه. عقل بخواهد بگوید این جا عقاب بلا بیان نیست و بیان وجود دارد، اگر این توقف داشته باشد بر خود چی؟ بر خود این وجوب دفع ضرر محتمل. این دور لازم می‌آید، چون وجوب دفع ضرر محتمل توقف بر موضوعش است، موضوعش توقف بر عدم جریان قاعده قبح عقاب بلا بیان است، عدم جریان قاعده قبح عقاب بلا بیان توقف بر چه دارد؟ بر این دارد که این اذفع هذا العقاب بیان باشد. پس بنابراین این که بخواهد قاعده وجوب دفع ضرر محتمل بیان باشد این دوری است، مستلزم دور است فلذا محال است ولی از آن طرف بخواهیم تمسک به قاعده قبح عقاب بلا بیان بکنیم، آن توقف ندارد بر این، یعنی به عقل‌مان که مراجعه می‌کنیم عقل می‌گوید چی؟ می‌گوید بدون بیان بر تکلیف و عقاب بر آن تکلیف، عقاب قبیح است و این منافات ندارد که عقل حکم بکند ضرر محتمل هم واجب الدفع است، با هم که تنافی ندارند که بر عدم آن توقف داشته باشد. می‌گوید هر جا ضرر است، من که نمی‌گویم کجا ضرر است که، هر جا ضرر محتملی است واجب الدفع است، این هم می‌گوید که چی؟ می‌گوید آقا عقاب بلا بیان قبیح است. این قاعده عقاب بلا بیان قبیح است، تطبیق آن به مورد این توقف ندارد بر این که آن قاعده نباشد. آن قاعده باشد، این قاعده چه می‌گوید؟ می‌گوید اگر ضرری بود، من دارم می‌گویم ضرر نیست، چون بلا بیان است. پس بنابراین از این طرف دور لازم نمی‌آید چون این با آن جمع می‌شود، ولی از آن طرف دور لازم می‌آید چون آن می‌گوید باید ضرر محتملی لولا من، وجود داشته باشد. من دارم حکم را می‌آورم روی ضرر محتمل یعنی مفروض گفتم، فارغ از آن هستم، می‌گویم اذفع این ضرر مسلّم و مفروغٌ عنه را، این را دارم می‌گویم. پس بنابراین آن توقف دارد بر این که یک ضرری، یک عقابی لولا این وجوب مفروغٌ عنه باشد، بخواهد عقاب مفروغٌ عنه باشد باید قاعده قبح عقاب بلا بیان نباشد، و الا اگر آن باشد بیانی نیست که. پس بنابراین از یک طرف این بخواهد بیان بر آن باشد دور است، ولی از آن طرف دیگه دور لازم نمی‌آید. این هم بیان خوبی است که با این بیان هم می‌شود بیان کرد البته مانعة الجمع نیستند، هم به آن جهت توجه کنیم می‌شود ورود یا حکومت که گفتیم این‌ها تعبیرهای درستی نیست، تخصص و یا این که به این نحوه کسی بخواهد بیان بکند. حالا کسی بخواهد خیلی به نحو قضایای عقلیه و فلسفیه این مسأله را بیان بکند به شکل دور بیان می‌کند.

و آخرین مطلب که این جا وجود دارد؛ راه اخیر راه محقق اصفهانی قدس سره هست. ایشان می‌گوید اصلاً این قاعده دفع ضرر محتمل...

س: ...

ج: حالا بیان آقای نائینی هم این است. بله حالا اگر گفتیم، چون با همان بیانات شیخ ادغام می‌شود در آن.

بیان آقای نائینی این است که ایشان فرموده که وجوب دفع ضرر محتمل بیان بر واقع نیست چرا؟ چون شک‌مان را از بین نمی‌برد. من الان هم شک دارم در شبهات تحریمیه که حرمتی در واقع هست یا نه، یا در شبهات وجوبیه شک دارم وجوبی هست یا نه، این چه بیانی بر آن وجوب خواهد بود؟ این فرمایش ایشان است.

جواب این جور اگر به این مقدار بخواهیم بسنده نکنیم، جوابش این است که بیان دو قسم است؛ یکی آن که علم می‌آورد، پرده از روی واقع برمی‌دارد. این یک بیان است. جهت دوم این است که نه، پرده از روی واقع برنمی‌دارد، حتی مظنه برای انسان ایجاد نمی‌کند فکیف بالعلم أو الاطمینان، هیچی این‌ها را ایجاد نمی‌کند اما در عین حال موجب تنجز آن واقع می‌شود، باعث می‌شود که آن واقع گردن‌گیر انسان بشود. مثال زدند مثل چی؟ مثل بینه‌ای که علم هم برای انسان نمی‌آورد، اطمینان هم نمی‌آورد، بلکه انسان ظن برخلافش دارد، واقعی را برای ما روشن نکرده ولی شارع که آن را حجت قرار داده است این باعث تنجز واقع می‌شود. یا مثل شبهات حکمیه قبل الفحص، همین که قبل الفحص است، قبل الفحصی که علم برای ما ایجاد نمی‌کند که، اما چون قبل الفحص است و وظیفه عبد فحس است، آن واقع تنجز پیدا می‌کند. بنابراین این جا مقصود از این که بیان است یعنی ما به التنجز وجود دارد، نه ما به یُعلم الواقع یا یطمئن بالواقع، این نیست. بنابراین این مقدار بیان کافی نیست برای این که بخواهیم... و اما بیان محقق اصفهانی که یک بیان عالمانه‌ای است و ایشان می‌گوید اصلاً این قاعده وجوب دفع ضرر محتمل به بیان من، این یک قاعده‌ای است که لا اصل لها، یک چیزی است سر زبان‌ها افتاده هیچ واقعیتی ندارد، ما چنین قاعده‌ای نداریم؛ وجوب دفع ضرر محتمل و عقاب محتمل، چنین چیزی نداریم. بله، آن که داریم جلبت انسان و فطرت انسان است که از عقاب فرار می‌کند. نه این که وجوب دفع. مثلاً ما قاعده وجوب فرار از شیر داریم؟ از اسد داریم؟ یک قاعده‌ای داریم؛ وجوب فرار از گرگ. چنین قاعده‌ای داریم ما؟ وجوب فرار از گرگ، وجوب عقلی، حالا شرع را کار نداریم، چون این جا داریم در این قاعده عقلی داریم بحث می‌کنیم یا عقلایی. ما وجوب فرار از گرگ نداریم، فرار از گرگ جبلی آدم است، آدم از هر خطری جبلاً فطرتاً فرار می‌کند. نه این که... می‌گوید بله وجوب فرار از گرگ، من الان باید امتثال کنم این وجوب را، از گرگ اگر فرار می‌کنم به خاطر چیست؟ به خاطر امتثال وجوب فرار از گرگ است، این نیست.

س: از باب حفظ جان؟

ج: شرع... حفظ جان هم همین جور است. یجب حفظ جان یا وجوب حفظ جان نه، جلبت انسان این است که خودش را دوست دارد، یک میادی در نفس هست که باعث می‌شود انسان چه کار کند؟ به طرف حفظ جان خودش سوق داده بشود و از مضار و چیزهایی که هلاکتش او در آن هست فرار کند و اجتناب بکند. حالا توضیح این مطلب:

ایشان می‌فرماید ببینید شما که دارید می‌گویید وجوب دفع ضرر محتمل، مقصودتان چیست؟ من به بیان ساده می‌خواهم بگویم، یک قدری عبارات ایشان این جا خالی از تعقید نیست. بیان ساده فرمایش ایشان این است؛ این وجوب دفع ضرر محتمل که شما می‌گویید یعنی عقل می‌گوید ادفع الضرر یا به نحو مولوی یا به نحو ارشادی، این مقصودتان است؟ این که روشن است عقل کارش تعقل است، بعث نه به داعی مولویت

و نه به داعی ارشاد، این کارها را نمی‌کند عقل، عقل فقط دراک است، مدرک است، تعقل می‌کند، واقعیات را دریافت می‌کند، عقل ما مثل این گیرندهایی است که رادیو و تلویزیون گیرنده است، امواج را دریافت می‌کند. عقل ما دریافت واقعیات می‌کند، اما حکم نمی‌کند، انشاء نمی‌کند، نه به نحو مولویت و نه به نحو ارشاد چون فرق بین مولویت و ارشاد این است که در هر دو انشاء وجود دارد منتها داعی‌ها فرق می‌کند. یک وقت داعی این است که ذهن انسان را؛ مخاطب خودش را به آن مرشد الیه توجه بدهد، یک وقت نه، اعمال مولویت می‌کند که چون من می‌گویم باید انجام بدهید. این که نیست، و این تحقیقش در این که عقل کارش فقط تعقل است نه حکم، شده، ایشان هم جاهایی بیان فرموده و این مسأله معمول محققین متأخر این حرف را قبول دارند که بله عقل لیس شأنه الا الدرك لا الانشاء و الحكم. پس این اگر مقصودتان است که غلط است. اگر مقصودتان این است که از این که می‌گویید وجوب دفع ضرر محتمل یعنی حسن دفع ضرر محتمل، مقصود از وجوب، حسن است، همان حسن و قبح عقلی، حسن یعنی چی؟ در محل خودش گفته شده؛ حسن وقتی عقل درک می‌کند این فعل حسن است یعنی این فعل فعلی است که يستحق فاعله المدح، اگر می‌گوید این قبیح است یعنی این فعلی است که يستحق فاعله الذم. ایشان می‌فرماید که وجوب را به معنای حسن هم این جا نمی‌شود قبول کرد. چرا؟ یا به معنای قبح یا به معنای حسن. دفع ضرر محتمل آیا وقتی ما یک ضرر احتمالی را یک عقابی را دفع می‌کنیم این دفع آن عقاب غیر از این فایده بر آن مترتب است که آن عقاب دامنگیر ما نمی‌شود، علاوه بر این که آن عقاب دامنگیر ما نمی‌شود یک ثوابی یک بارک الهی یک مدحی، یک پاداشی هم توی عقلاء می‌گوید باید به او داد یا نه؟ وقتی یک چیز خطرناکی بود دفع آن اثر و ثمرش همین است که آن خطر، آن عقاب دامنگیرش هم هست. اگر کسی سم نخورد فایده سم نخوردن چیست؟ این است که آن اثر مخری که بر خوردن سم مترتب است که هلاک نفس باشد یا بیماری باشد، آن دامنگیرش نمی‌شود، نه این که علاوه بر این که آن دامنگیرش نمی‌شود حالا این سم نخوردن یک حسنی دارد، یک مدحی دارد. این جور نیست کما این که در جلب منفعت هم همین جور است؛ اگر کسی یک کار خوب انجام بدهد یعنی آن کاری که انجام دادن آن يستحق به الثواب، يستحق به المدح، انجام که می‌دهد آن چیزی که عائدش می‌شود همان مدحی است که برای آن فعل است، نه دیگه علاوه بر آن برای این که اقدام کرده و آن را جلب کرده یک مدح دیگری دو مرتبه عائدش بخواند بشود. پس بنابراین آن چه که ما در این موارد داریم حتی وجوب به معنای حسن هم نیست که وجوب دفع ضرر محتمل است. دفع ضرر همین است که ضرر دامنگیر شما نمی‌شود، دیگه مازاد بر آن، این دفع یک حسنی علاوه بر آن ندارد. پس اگر این وجوب را به معنای ادفع بخواهی بگیرد گفتیم غلط است چه مولویاً چه ارشادياً. اگر این وجوب را به معنای حسن بخواهی بگیری این را هم وجداناً می‌بینیم درک نمی‌کنیم که حسنی داشته باشد. می‌ماند یک احتمال دیگر که این وجوب به معنای یک سلوک عقلایی باشد که براساس یک حکمی یک مصالحی آن را اتخاذ کردند. چون عقلاء علاوه بر حسن و قبح یک سلوک‌هایی هم دارند که مربوط به حسن و قبح نیست مثل حجیت خبر واحد پیش عقلاء، حجیت خبر ثقه، حجیت طواهر. حجیت طواهر را از چه باب آمدند مسلک خودشان قرار دادند؟ از باب این که می‌گویند درست است ما در طواهر احتمال خلاف هم می‌دهیم، لعل این آقا این جوری که گفته مقصودش این نباشد، اما اگر بخواهیم بنا را بر درک واقع و قطع به واقع در مسائل زندگی بگذاریم زندگی مختل می‌شود، بنابراین برای سامان دادن به امور زندگی گفتند طواهر کلمات را می‌گوییم حجت است. حالا یک جا هم خلاف درآمد آن ریسکش می‌ارزد به آن فوائد و سهولتی که در زندگی و گردش کاری که در زندگی ایجاد می‌شود. این جا بگوییم این که

می‌گوید وجوب دفع ضرر محتمل یعنی یک بناء عقلایی بر این که دفع کن، ایشان می‌گویند این هم معقول نیست، این هم نیست. چرا؟ برای خاطر این که دفع ضرر، ما مصلحت آخری غیر از عدم دامنگیر شدن همان مفسده و آن مضرت چیز دیگری نداریم که دوباره حالا بیاوریم به خاطر آن حکمت و به آن مصلحت اضافی بیاوریم بنا بر این بگذارند که آقا دفع کن. پس بنابراین این وجوبی که این جا به کار می‌رود، می‌گویند وجوب دفع، به هیچ وجهی من الوجوه معنای معقول ندارد. فی‌الحقیقه فی‌المقام چی؟ همین که جیلت می‌گویند، از خطر و عقاب و این‌ها دوری بجو. جیلت انسان باعث می‌شود انسان... پس وجوب چیست؟ وجوب فطرئ جیلئ، اگر وجوب بگوئیم، اگر این کلمه وجوب، استعمال وجوب هم این جا درست باشد. پس بنابراین این وجوب دفع ضرر محتمل که توی کلمات افتاده حالا یکی می‌آید می‌گویند وجوب ارشادی است کما این که آقای آخوند فرموده وجوب ارشادی است یا مثلاً بعضی دیگر، خیلی از فضلاء و علما فرمودند وجوب... این اصلاً این‌ها درست نیست. وجوب ارشادی این جا معقول نیست فلا وجوب ارشاد، و لا وجوب مولوی، و لا وجوب به معنای حسن و لا وجوب به معنای سلوک عقلایی، هیچ کدام این‌ها این جا تمام نیست. پس بنابراین باید گفت فقط امر جیلئ. این را که گفتیم پس آن راه آخر هم روشن شد که ان شاء الله حالا یک خرده توضیح می‌خواهد فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.